**"یلدا" شب تولد "ایزد مِهر" یا "میترا"**

جواد اسحاقیان

"یلدا" درازترین شب سال و شب اول زمستان است که به آن "شب چلّه" نیز گویند. این واژه، کلمه ای "سُریانی" (زبان کهن مردم سوریه) است و با واژه ی "تولد" عربی همریشه و شب زادن "ایزد مِهر" یا "میترا" در ایران باستان بوده است. ایرانیان باستان، زمستان را دو ماه (شصت روز) می دانستند: چهل روز اول آن را "چله ی بزرگ" و بیست روز باقیمانده را "چلّه ی کوچک" می نامیدند. ایرانیان "یلدا" را "طولانی ترین" و "نحس ترین" شب می پنداشته اند، زیرا تاریکی را دشمن می دانسته اند. تاریکی و شب را مخلوق "اهریمن" و روز و روشنایی را آفریده ی "اورمزد" می دانستند اما باور داشتند تا هنگامی که آتش و نور و چراغ در خانه روشن باشد، اهریمن گریزان می شود. به همین دلیل، ایرانیان این شب را تا صبح بیدار می ماندند و با افروختن آتش و نور، روشنایی را پاس می داشتند و با خوردن تنقّلات و میوه و گفتن و شنودن و خوش کردن وقت بر خود و دیگران، بیم نحوست اهریمنی و تاریکی را از خانه دور می کردند و برآمدن خورشید و زایش دوباره ی طبیعت را انتظار می کشیدند. ایرانیان، خاموش شدن آتش را گناهی بزرگ می دانستند و بر این باور بودند که ارواح زیان آور در تاریکی شب بر آدمیان، حیوانات و زندگان پدید می آیند و به همین دلیل، برای نگاهداری از آتش یا "آذر" نگاهبانی می گماشتند که "آتروپات" نام داشت که واژه ی "آذربایجان" با آن همریشه است.

سه میوه ی مهمی که در "شب یلدا" بر سفره ی هر خانواده ای بود، هندوانه، سیب و انار بود. چنان که می دانیم این هر سه میوه، سرخرنگ هستند و سرخی، با خونروی زنانه، جنین، زایش و مادرانگی پیوند دارد. هر سه میوه، بسیار دانه اند و کثرت دانه، نمادی از بسیاری نوزاد، زایش و برکت برای خانواده است. سرخی هر سه میوه، نمادی از زایش و آتش مقدسی است که به باور ایرانیان در خلقت آدمی وجود دارد. در ترانه های عامیانه ی خراسانی این بیت را ـ که در مراسم ازدواج عروس و داماد می خوانده اند ـ دلالتگرانه می دانیم:

ســرِ راه کنار برین، دوماد می خواد نار بزنه سیب سرخ، انار سرخ، به دومن یار بزنه

دو میوه ی "انار" و "سیب" با ازدواج و آبستنی و زایش، ارتباط دارد. این دو میوه از جمله میوه هایی هستند که در ادبیات فارسی، زنانگی و شیردهی و مادرانگی را تداعی می کنند. تعبیر "دختران نارپستان" یا به تعبیر "قرآن مجید" ("کواعباً اتراباً") در سوره ی شریفه ی "نبأ" به همین زایش و زایندگی و تولد دوباره ی آدمی و جهان اشاره دارد. باید دقت داشت که در روزگاران باستان، تحمل تاریکی و سرمای سخت زمستانی، بسیار دشوار بوده است و راه های مبارزه با این دو نیروی دشمن خوی، دشوارتر. تنها در این حال است که درمی یابیم برپای داشتن آتش و دور کردن سرما و تاریکی و اهریمن تباه کننده و فراهم آوردن نیرویی روشنی و گرمابخش، تا چه اندازه اهمیت داشته است.

باید دانست که در روزگار کهن به ویژه مطابق تقویم "اوستا"یی، سال با فصل سرد و سرما آغاز می شده و کلمه ی "سال" با واژه ی "سَرِدَ" به معنی "سرما" از یک ریشه است که تقریباً با اول دیماه مصادف می شده است و آغاز سال مسیحی نیز با فصل سرما یعنی "انقلاب زمستانی" و شب "ژانویه" آغاز می شود. این نکته وقتی اهمیت بیشتری پیدا می کند که بدانیم شب تولد "ایزد مِهر" همان شب تولد حضرت "عیسی مسیح" نیز بوده است اما از آنجا که در تقویم های گذشته، "کبیسه" را در نظر نمی گرفته اند، در دراز مدت میان شب تولد "مِهر" و "حضرت عیسی مسیح" فاصله ای افتاده و از بیست و یکم به شب بیست و پنجم ماه دسامبر امتداد یافته است. بنابراین، "نوئل" اروپایی، همان شب "یلدا" یا "شب چله"ی ایرانی و آغاز انقلاب زمستانی و تقریباً روز سی آذرماه یا بیست و یکم دسامبر است.

باید به خاطر داشت که ایرانیان، نخستین کسانی هستند که "مسیح" کودک را بازشناختند و به فرمان پادشاه اشکانی ایران، سه تن از مُغان، ستاره ی درخشانی را که در آسمان پدیدار شده بود، راهنمای خود ساختند و به دیدار او شتافتند که داستانش در باب دوم "انجیل مَتّی" آمده و مطابق آن، از سه نفر "مُغ" یا روحانی زرتشتی یاد شده و تأثیر این مغان در عروسک هایی هنوز پا برجا است که در شب "نوئل" با نام سه شاه یا سه مُغ در کنار درخت کاج نوئل می گذارند و این رسم، هنوز در سنت مسیحی باقی مانده است. در ادبیات داستانی آمریکا، داستان کوتاه "هدیه ی کریسمس" نوشته ی "اُ هِنری" به حضور مغان و رسم هدیه دادن، اشاره شده است. در شب "نوئل" معمولاً آن که به شکل "بابانوئل" برای کودکان هدیه می آورد، استعاره ای از برکت بخشیدن "حضرت عیسی" به کودکان است که "ملکوت" را از آنان و تهدیدستان می دانست. باید دانست که ما ایرانیان، هفت هزار سال است که "شب چلّه" یا شب تولد "میترا" را جشن می گیریم و هیچ نیروی اشغالگر و فرهنگ مهاجمی نتوانسته این سنت دیرینه، تاریخی و اسطوره ای را مانند "نوروز" از ما بگیرد. وجود و حضور برخی نمودهای آیین میترایی، هنوز در برخی شهرها و روستاهای ما ـ که الهامبخش آیین مسیحیت و رسم هدیه دادن "بابا نوئل" بوده است ـ به ویژه در خراسان، آذربایجان و کرمان باقی مانده است. در روستاهای خراسان معمولاً در این شب، خانواده ی پسری که با دختری نامزده شده است، برای دختر "هدیه" می فرستد. در شهر "خوی" بازار "هدیه ی پشمک" رواج دارد و رابطه ی میان پشمک و برف زمستان آشکار است. در برخی از روستاهای "کرمان" مردم در این شب قدر، تا صبح بیدار می مانند و می پندارند "قارون" به شکل هیزم شکنی ـ که پشته ای هیزم بر پشت دارد ـ به خانه ی نیکوکاران مستمند می رود و به آنان هیزم می دهد و این هیزم ها، به شمش طلا تبدیل می شود. این رسم و آیین "مِهری" و بر پا داشتن آن در شب "یلدا" دنباله ی همان باور مهرپرستان باستان است که در هدیه دادن "بابا نوئل" به کودکان و مستمندان، بازتاب یافته است.

به اعتبار اسطوره ای، "مِهر" واسطه ی میان آفریدگار و آفریدگان است و در سروده های مقدس "زرتشت" در "اَوِستا" این ایزد، نگاهدارنده ی "پیمان" و همه ی قراردادهایی است که میان آدمیان، شاهان و اهورا مزدا بسته می شود. "ایزدِ مِهر" همیشه بیدار و نیرومند است و برای یاری راستگویان و برانداختن دروغگویان و پیمان شکنان می کوشد و برای این که از عهده ی نگاهبانی عهد و پیمان برآید، خداوند به او هزاران چشم و گوش بخشیده است. چون در آیین زرتشتی، دین جنبه ی عملی و کارکردی دارد، "مِهر" در همین جهان دروغزنان و پیمان شکنان را سَزا می دهد و خان و مانشان را به باد می دهد. وظیفه ی "مِهر" در روز رستاخیز، این است که به یاری چند ایزد دیگر، راستگویان را در سرِ پل صراط از دست دیوهایی که می خواهند راستگویان را به دوزخ اندازند، رهایی می بخشد. در نزدیکی "سبزوار" در "خراسان رضوی" آتشکده ای به نام "آذر بُرزین مهر" یا "آذرمِهر" بوده که به نام او بوده و به کشاورزان اختصاص داشته و این طبقه ی اجتماعی، در این عبادتگاه، خداوند را نیایش می کرده اند و از او برکت می طلبیده اند.

منابع:

فره وشی، بهرام. "جهان فروری". انتشارات دانشگاه تهران: چاپ دوم، 1383.

اوشیدری، جهانگیر. "دانشنامه ی مزدیسنا". تهران: نشر مرکز، چاپ دوم، 1378.